



گورهایي که بهرام گرفت!

«بهرام گور» در مرز استان های فارس و کرمان گونه های جانوری گوناگونی را در خود جای می دهد، اما اهمیت این جغرافیا به دلیل زیست گور ایرانی در آنآنجاست که متأسفانه در معرض انقراض است. نام این منطقه بهربرگرفته از بهرام پادشاه ساسانی و علاقه اش به شکار گور است که درباره اش در ادبیات داستانی خواننده ایم.



عکس: ایرنا

شوخى

معامله ای که انجام نشد!



مهدی حسینی
طایف‌نواز

● البته پاریس مال فرانسه است. شما کی ۱۸۰ تومن رو می‌ریزین؟

● البته من ۱۸۰ هزار تومن موجودی کارتم نه. ۱۸۰ میلیون تومن

● کسی که پشت خط بودند نفس خیلی عمیق و بلندی کشید و گفت: عیبی نداره. شما همین ۱۸۰ هزار تومن رو کارت به کارت کن. من خونه رو برات نگه می‌دارم.

● البته پاریس مال فرانسه است. شما کی ۱۸۰ تومن رو می‌ریزین؟

● البته من ۱۸۰ هزار تومن موجودی کارتم نه. ۱۸۰ میلیون تومن

● کسی که پشت خط بودند نفس خیلی عمیق و بلندی کشید و گفت: عیبی نداره. شما همین ۱۸۰ هزار تومن رو کارت به کارت کن. من خونه رو برات نگه می‌دارم.

۴) باشد. من برم با کارت کم مقدار
قدرو روغن بخرم هر چی موند به عنوان بیعانه
کارت به کارت می کنم.

۵) اینجا بود که طرف مقابل تلفن را قطع کرد.
دوباره رنگ زرد و وقتی گوشی را برداشت گفت:
آقا زنگ نزن. ما کلا هر داریم. شما هم با این
حساب خالی تون فقط توتمون رومی گیری.
۶) با تعجب پرسیدم واقعا؟
آره دیگه. خواستیم حسابت رو خالی کنیم
ولی منته اینه حسابت از قبل خالی بود وگرنه
مگه خونه زیر یک دو میلیارد تومن شما دیدی؟
۷) گفتم: آره دیدم. همین آگهی خودتون.
راستی آگهی شما تو حسابتون پول داره یک
مقدار ابرام کارت نکید. تا به جای
این روغن کوچک ها یک حلب روغن پنج
کیلوپی بخرم.

دوباره قطع کرد. یک خودرو لکسوس مدل
۲۰۱۸ راه مبلغ ۳۰ میلیون تومان می فروشند.
من خواهم بخرم کلا بزمین شاید بتوانم بخرمش و
من هم لکسوس سوار شوم.

یک آگهی در فضای مجازی دیدم که
 خانه‌ای را به مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان
 برای فروش گذاشته بودند.
 + رنگ‌رزم و گفتم: این خانه را روزی
 نمی‌دی، مشتری بنیم.
 - با ۲۰۰ میلیون تومن خونه رهن
 می‌کنن ولی عیب نداره. چقدر تو
 کار تته؟
 + گفتم ۱۸۰ میلیون تومن.
 - شماره حساب می‌فرستم بزنید
 به حساب.
 + علت این ۲۰ میلیون تومن تخفیف چه
 می‌خواه مهاجرت کنم خونه رو گذا
 برای فروش.
 + ببخشید. شما هم نیروی کار متخ
 و مجرب هستید که دارید از کشور می
 - آره که نیروی کار متخصص. فکر
 نیروی کار پخته‌شده نبود
 + راستی حواسم نبود ببرسم. خونه
 پارکینگ و آسانسور و انباری هم دار
 - بله. تمام این‌ها رو داره. ولی شما
 اینکه این مورد خوب رواج دست ندیده
 چه سریع‌تر به شماره حسابی که می‌فر
 ۱۸۰ میلیون تومن بزنید. من خیلی
 مهاجرت عجله دارم.
 + آره. ممکنه از هواپیما جا ببنویسد
 کجای دنیا قناره برید؟
 - پاریس.
 + وای. قشنگ‌ترین شهر اسپانیا همین‌جا

کرد. حقیقی همچنین در دهه ۶۰، به عنوان گرافیست و طراح با سیرالای محبوب و پرطرفدار علی کوچولو، همکاری کرد.

سربداران، و سلطان و شبان، رابه عهده داشته، در کارنامه اش طراح ای لوگوی، دختری با کفش های کتانی، امن ترانه ۱۵ سال دارم، موزه سینما، شهر موش ها، دوام دل دانشکده من، زیر شرف دودی، مجله فیلم، زندان زنان، و پوستر، عشق شب کیارستمی، و روز واقعه، شهرام اسدی می درخشد. اما حقیقی سال ۱۴۰۱ اثری از خود به یادگار گذاشت که می توان گفت چشم تمام ایرانیان آشناست. او لوگوی جشنواره فیلم فجر و پس از آن سال ۶۷ تندیس مهم ترین رویداد سینمایی ایران را هم طراح کرد. خودش درباره طراحی نشان جشنواره فیلم فجر می گوید در دفتر استادی نورالدین زورنگ یک اثر می کرده که پوستر جشنواره فیلم فجر به او سفارش داده شده است. و پس از سه سال طراحی پوستر برای جشنواره فجر نشان این رویداد را طراح کرده است. به گفته حقیقی چندین ماه این پروژه به طول انجامید و پس از برگزاری جلسات متعدد به ایده سیمرغ رسیدند. که به عنوان یک نشان ایرانی، نمادوشمایی و زندگی است و این می تواند نماد روشنی باشد. در نهایت از خالق نشان فجر سال ۱۳۹۷ در جشنواره فیلم فجر به عنوان مفاخر سینمای ایران تجلیل شد.

در یک جمله می توان گفت: در نیم قرن اخیر آثار ابراهیم حقیقی، چه روی جلد کتاب ها و کارهای موسیقی، چه لوگوهای به یادماندنی و چه تیتراژ فیلم ها همگی برای ما خاطره سازی کرده اند.

غلامحسین ساعدی کارگردانی کرد. هم نشینی با مرتضی ممیز یکی از نقطه های عطف دوران کاری حقیقی محسوب می شود. او در دهه ۵۰ خورشیدی با مرتضی ممیز در انیمیشن آنکه خیال بافت آنکه عمل کرد، به سفارش کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان همکاری کرد. خودش درباره تعامل با پدر گرافیک معاصر ایران چنین می گوید: «من جنگیدن و کار صنفی کردن را از ممیز آموختم و ما تاکنون این هم جواری را با هم تمرین کنیم نه با هم حرفه بان با این اساس یک جامعه مدنی است. او همچنین با همکاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در مجموع چهار فیلم مستند ساخت. کتاب های بسیاری در حوزه کودکان و نوجوان تصویر سازی کرده و جلد آلبوم های موسیقی متعددی را طراحی کرده است. حقیقی پس از آنکه سال ۱۳۵۵ با مدرک کارشناسی ارشد معماری فارغ التحصیل شد همان سال نخستین نمایشگاه معماری اش را برگزار و راه سال بعد آلبوم گرافیک انتشارات امیرکبیر را راه اندازد. او به قلم تصویر سازی کتاب های «گلانه نان، به قلم غلامحسین ساعدی» و «بارون، به قلم احمد شالمو و طراحی جلد کتاب هایی چون شوهر آهو خانم، اثر علی محمد افغانی، «غریبه ها و پسرک بومی»، «غریبه ها و زائری زیر باران» به قلم احمد محمود از جمله آثار به یاد ماندنی حقیقی است.

او که در برهه ای یکی از تصویرسازان کتاب جمعه، به سرپرستی احمد شالمو بود، پس از انقلاب اسلامی نیز در دهه ۶۰ و ۷۰ خورشیدی با نشریاتی چون «دنیای سخن» و «آدینه» همکاری

من را اول از همه به عنوان یک طراح گرافیک می‌شناسد. چون سی سال در این حوزه تدریس کردم. ابراهیم حقیقی ۱۳ مهر ۱۳۳۸ در تهران به دنیا آمد. پدرش هاشم حقیقی از عکاسان سرشناس و نام‌آشنای تهران و صاحب عکاسی‌خانه زهره در خیابان لاله زار بود. او کنار پدر عکاسی و رنگ‌آمیزی عکس را آموخت و همین مقدمه‌ای برای ورودش به وادی هنر و تصویر شد. او سال ۱۳۶۶ در دبیرستان بابکان دیپلم ریاضی گرفت و سال بعد در دانش شیراز در رشته شیمی پذیرفته و مشغول تحصیل شد. اما خیلی زود تغییر داد و تحصیل در معماری دانشگاه هنرهای دانشکده را آغاز حرفه‌اش همان‌جا به رسمیت تصاویر پایه وادی گرافیک گذاشت و البته موازات آن یک سال نخستین فیلم با نام چاه، به

اولین بار نامش را در تیتراژهای تلویزیون دیدم. زمانی که تازه خواننده و نویسنش یاد گرفته بودم و معلممان تکلیف داده بود هر چه در روزنامه ها و تلویزیون و در و دیوار خیابان می بینم را بخوانم. نام ابراهیم حقیقی از این جهت در یاد و خاطرم ماند که تشابه اسمی داشت با مرحوم دایی مادر. و همین شد که وقتی فهمیدم او دایی مادرم نیست پیش ر ا گرفته ام که او کیست؟ تا اینکه چندین کلاس سواد بیشتر شد تا بفهمم، گرافیسیت و طراح تیتراژی که پس از آن نام حقیقی در مشلا، علی کوچولو، دیده بودم یعنی چی؟

مرد همه فن حریف هنرهای تصویری کشورمان
که بر گرافیک، نقاشی، انیمیشن،
تصویر سازی، فیلم سازی، عکاسی،
طراحی صحنه و ساخت تیتراژ
فیلم تسلط دارد، با همه این ها
خودش را یک گرافیست می داند:
تقسیم بندی حرفه های که
در آن کار می کنند دست من نیست
به دلخواه من نیست. جامعه

«کتاب حقیقی»

گزیده آثار گرافیکی ابراهیم حقیقی در مجموعه‌ای مصور با عنوان «کتاب حقیقی»، سال ۱۳۹۴ روانه بازار نشر شد. «کتاب حقیقی، در هشت بخش نشانه‌های حقیقی، پوسترهای حقیقی، جلدهای حقیقی، تصویرسازی‌های حقیقی، خط‌نگاه‌های حقیقی، عکس‌های حقیقی و ماسک‌ها و گبه‌های حقیقی تدوین شده است. کتاب ابراهیم حقیقی به پیشنهاد خود او، این گونه طراحی و صفحه‌آرایی شده است که در هر بخش ابتدا آثار اخیر او دیده می‌شود و سپس آثار قدیمی این گرافیست.



«نقش بر آب»

مستند ابراهیم حقیقی با نام «نقش بر آب، برای نخستین بار» هم‌زمان با نمایشگاه آثار او در سال ۱۳۹۵ خورشیدی اکران شد. این مستند دربرگیرنده صحبت‌های حقیقی درباره علت شکل‌گیری، تولد و مسیر طی شده در خط‌نگاره‌هایش است که به بهانه‌های مجموعه‌ششم خط‌نگاره‌های این مستند مطرح شد. اس. کارگردان این مستند بیست و هفتم دقیقه‌ای، مرضی آکوچکیان و تهیه‌کننده آن آسیه مزبانی است.



درستایش بخشندگان

جود، بخشیدن چیزی است بایستی بی ملاحظه غرضی و مطالبه عوضی، اگر چه آن غرض یا عوض ثنای جمیل یا ثواب جزیل باشد.

..... کیست کریم آنکه نه بهر جزاست هر کرمی کاید از در وجود
..... هر چه بود پیر ثنا و ثواب بیع و شری گیر نه احسان و جود
..... هر که مقصودش از کرم آنست که برآرد به عالم آواز
..... باشد از مصر جود و شهر کرم خانه او برون دروازه

بهارستان جامی / در ذکر بخشنندگان / بخش نخست

کلیات و کلیات

مردی که چراغ نامش همچون چراغ خانه اش روشن ماند

آزاده چشمه سنگی

مرهنگ دکتر لطیفی، رئیس بیمارستان لشکر، در حالی
فغان چای دوست قدیمی اش را پر می کرد، با
موز خندی گفت: از این همه طبابت و برویا، ته اون
همه ویزیت و مراجع دور و نزدیک، همین یه موتور
سرات موند؟ یحتمل، کفه سروشابه ها سنگین تر از
سج رانی های هایی بوده که از کاسه حق ویزیت دشت
یو کنی؟

کتر شیخ با همان لبخند همیشگی، نجان چای را برکشید. سری تکان داد و گفت: بچه که بودم، بعد از شوکتی ابری، از خانه آبرو مند و خوبی به داشتم. رسیدیم به آجازه نشینی توی زیرزمین یک آجر ثروتمند، حبسه، که با جیب موجر و مسافر چر داشت. نگاه به در و دیوار خانه ها نمی کرد. سرش می انداخت پایین عینش و نور اول صبح پاییز، سر می کشید به اتاق هر خونه ای. از قضا، هم من زیر زمین حبسه شدم هم پدر در دونه صاحب خونه، نصف شبی دو که از لای صادی و بارون و غوغا، صادی، بیهوشه اسای در شوکه ای اومد که طیب آرو به بود برای هر همسایه، طبابت که به سر رسید، مادرم روش رو گرفت برگشت به طبابت گفت شما که تا اینجا رفتی، میشه به پیغام بنده ای که از درد و مرض عین مارگزیده ها به خودش می پیچه؟ طیب هم یکنه چشای پر التماس، قدمی از قدم هاش و سست و گشت برگشت گفت من قیصر برای این آقا رومدم. طبابت هزینه داره خانم، مجانی نیست! راستش بخوای سر هنگ، تا دنیا دنیا نیست فروشم نمیشه صادی بکستن دل و الداهم رو که چطور ناامیدی چنگ انداخت به صورتش و اونجا به بد قسم خورد من اگر روزی ستم به جایی بند شد، دست هیچ آدم مضطرب رو رها نکنم. از شما چه پنهون کوچه پس کوچه لندن و باریک، من نداره این شهر که چرخ هیچ مرکبی غیر این و تورو سیلک های لاغر مردنی، از سر در شه، اکی موتور، ی رطبت نیست! با سرتوشابه ای کاسه و بزیت مطب، یین این مرکب تا حالا منو به خنده مادری زیادی

رسونده که آبرودارن اما جیشون کفاف غصه هاشونو
نمیدهد. سرتو به درد آوردم سرهنگ. چایی ات از دهن
فتاد.

یک حبه قند در دهان دکتر لطیفی، ذره ذره آب می‌شد و با فنجان جای بازی می‌کرد. داشت پازل شنیده هایش را از دکتر شیخ کنار هم می‌گذاشت. نقل مردم‌داری اش، افسانه نبود. باید حدس می‌زد ریشه این نوع دوستی، باید جایی در کودکی پر فراز و نشیب

داشته باشد. و الاجرا باید بر شک حاذقی چون او، چراغ
خانه شخصی اش را تا بیرون تو روشن نگذارد که مراجعی
آمده اند از درمان بپرسند؟ آدم های مثل من رتعی،
آمده اند که بر نروند. بمانند. بمانند تا نشان عین چراغ
خانه شان، تا همیشه در کوچه و خیابان این شهر روشن
بماند. با خودش فکر کرد کسی چه می داند؟ شاید روزی
(خیابانی) در این شهر با چراغ جوانمردی های او، به نام
«دکتر شیخ» پلای بخورد.